

ادامه ادله منع / ادله خاصه

دلیلی که برای منع گذشت، مشهور ترین دلیل منع مطلق بود که در سطح وسیع مورد مناقشه قرار گرفته است و با بخشی از آن مناقشات آشنا شدیم. البته این دلیل تقریر های دیگری نیز دارد، هرچند گاه گفته شده : آن تقریر ها، خود دلیل مستقلی هستند. مثلاً گفته شده : جنس وجوب با اخذ اجرت عرفا قابل جمع نیست و نوعی «مفت خواری» و «اکل مال به باطل» به حساب می آید.

از ادله منع مطلق که بگذریم نوبت به برخی ادله خاص می رسد؛ نظیر تنافی اخذ اجرت با قصد تقرب الی الله. این دلیل در مستحبات عبادی نیز می آید.

و نظیر تنافی اخذ اجرت با واجباتی که حق دیگران است.

ادامه تحقیق وضعیت این ادله را روشن میسازد.

تحقیق در مساله اخذ اجرت بر واجب

تحقیق در مساله با بیان چند امر به سامان میشود. از این قبیل :

1. اصالت عدم اعمال تعبد در حل مساله

شکی نیست که در حل این مسائل، تا حجتی معتبر در صحنه نباشد، نباید مساله را با رویکرد تعبد حل کرد. البته هرگاه دلیلی خاص در مساله وجود داشته باشد - اعم از اینکه مفاد القایی آن امری مطابق قاعده باشد یا تعبد گونه - باید به دلیلی خاص استناد کرد و بر پایه آن به حل مساله پرداخت. نظیر ادعای وجود نص خاص در امر قضا.

2. لزوم توجه به ساحت های گوناگون مساله

مساله اخذ اجرت بر واجبات، ساحت های گوناگونی دارد که نباید مورد غفلت فقیه مستنبط قرار گیرد. مثلاً نسبت به واجبات نظامیه و سیاسیه، انگیزه مردم برای انجام کار، در نظر گرفتن زندگی مردم، سهولتی که فتوا به جواز اخذ اجرت و صعوبتی که فتوا به ضد آن ایجاد میکند و ... باید در اصدار فتوا مطمح نظر قرار گیرد. و اینکه گفته شود : در فرآیند فتوا، تنها باید به اسناد اعتماد کرد و برآیند فتوا در فرآیند آن نباید مورد عنایت قرار گیرد، نه صحیح است و نه مورد التزام فقها است. به تعبیر دیگر : اعتماد به اسناد حرف قابل قبولی است اما چه کسی به فقیه اجازه میدهد که برخی ساحت های مساله را در افتا نادیده بگیرد. در واقع اسناد به معنای واقعی آن باید مورد شناسایی و در افتا مورد استناد استقلالی (به عنوان سند) یا ابزاری (به عنوان مفسر دلیل) قرار گیرد.

3. - و هو الاله - خفیف المؤمنه بودن اعتبار، عدم صحت مقایسه اعتبار با تکوین درمورد و

امکان تصویر منطقی اخذ اجرت با انگاره وجوب

از اصول پذیرفته شده نزد همگان "خفیف المؤمنه بودن اعتبار" است. در واقع، نفس اعتبار هرچند امری واقعی و تابع مقررات تکوین است، لکن خروجی آن (معتبر) میتواند رها از برخی قیود تکوین باشد. براین پایه مبحث تنافی اخذ اجرت با واجب بودن یا اجتماع دو ملکیت مستقل از دو مالک بر امر واحد و ... تا به نقض اصولی که در هر دو ظرف تکوین و اعتبار جاری است (از قبیل : دور، تسلسل، تناقض) نرسد، نباید فی نفسه مشکلی تلقی گردد. مثلا تنافی اخذ اجرت با قصد قربت - اگر واقعا تنافی باشد - نمیتوان به بهانه خفیف المؤمنه بودن اعتبار و عدم صحت مقایسه، اعتبار با تکوین، پذیرفته شود. (در واقع این تنافی در تکوین و خارج وجود دارد و این تنافی، تنافی دو امر اعتباری نیست)

لکن صحت اخذ اجرت در عین اعتبار وجوب، به گونه ای نیست که نقضی به اصول جاری در هر دو ظرف تکوین و تشریح به حساب آید. با این توضیح که قانون گذار حکیم در عین اینکه بر مکلفان امری را واجب میکند (با همه آثاری که دارد یعنی :)، اجازه ترک آنرا نمیدهد و تارک آن را مستحق عقاب می‌شمارد، حتی قابل پیگرد قضایی قرار میدهد، لکن برای انجام آن، حق اخذ اجرت میگذارد، بلکه بر بهره‌ور از انجام این واجب، تکلیف پرداخت اجرت قرار میدهد، این تصویر منع عقلی ندارد، ضمن اینکه در حد بیشمار در میان عقلا جاری است. سیره عقلا در طول تاریخ بر آن بوده و شارع هم آنرا امضا میکند، بدون اینکه مفت خواری به حساب آید، یا ایجاب شارع بی خاصیت شمرده شود یا صرف حق داشتن دیگران آن را رد کند.

با این توضیح بسیاری از استدلال‌های گذشته و مسطور در متون برای اثبات منع از پایه فرو میریزد.

4. لزوم جدا کردن مقومات یک نهاد از عوارض احيانی و مقارن آن

در گذشته با استدلال برخی نسبت به رد ملکیت اعتباری خداوند آشنا شدیم به اینکه براساس رای به ملکیت اعتباری لازم می آید که با بخشش خداوند، موهوب به موهوب له منتقل شود و خداوند سهمی در آن عین نداشته باشد و این خلاف ضرورت است. در آنجا به نکته ای اشاره شد که در مجال حاضر باید به عنوان یک اصل عام و جاری در موارد متعدد، مورد عنایت قرار گیرد. آن اصل این بود که ملکیت اعتباری ماهیتی دارد که در حق خداوند به راحتی قابل تصویر است و نفی آن غیر قابل تصور است و امثال این لازم، به هیچ وجه از مقومات ملک اعتباری نیست تا از پیش آمدن آن، محذوری در مسیر تصویر ملک اعتباری خداوند پیش آورد. این بیان، در موارد مشابه دیگر هم جاری است.